[illegible]

[illegible]

مالک این کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

آمده که هر زبان قلم رود از شکر شمعی نخواهد بود که جواهر آبدار معانی را در درج

الفاظ برای تحفه سخندان ودیعت نهاده و را آورده چه در و سترا و از شکیبی حضرت مرتضی [illegible]

مقصد مشتقات بدیع از نسبت بجناب مستطاب را افتاده بعد از این [illegible]

بزرگان سابق تمام بجمیع مساوی و تصریفات مصروف گردید هر یک بطرز معانی [illegible]

اصلی است و اختیار طرز جدید کوشید و بعضی از آنها جهای مطبوع این زمان معمور برای [illegible]

شد لهذا کارگزاران مطبعه محمدیه که بنای کار ایشان بر تفتیش و تنقیح است بکتب معتبره رجوع آورده

و آن مشتقی بود [illegible] داشتند و باشاره [illegible] قابل حذف نمودند و تبدیلش پرداخته [illegible]

تحشی نموده و تنقیح المضاف [illegible] ۱۲۶۴ [illegible]

جلیل [illegible] عالم امکان [illegible] سهو و خطا [illegible]

باب الالف

صرف کبیر

آمدن

	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق	آمد	آمدند	آمدی	آمدید	آمدم	آمدیم
ماضی قریب	آمده است	آمده اند	آمده	آمده اید	آمده ام	آمده ایم
ماضی بعید	آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم
ماضی استمراری	می آمد	می آمدند	می آمدی	می آمدید	می آمدم	می آمدیم
ماضی احتمالی	آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم
ماضی تمنائی	آمدی	آمدندی			آمدمی	
مضارع	آید	آیند	آئی	آئید	آیم	آئیم
حال	می آید	می آیند	می آئی	می آئید	می آیم	می آئیم
مستقبل	خواهد آمد	خواهند آمد	خواهی آمد	خواهید آمد	خواهم آمد	خواهیم آمد
امر	بیاید	بیایند	بیا	بیائید	بیایم	بیائیم
نهی	نیاید	نیایند	مبا	میائید	نیایم	نیائیم

[illegible]

اسم [illegible]	فاعل [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	آینده	[illegible]				
مصدر [illegible]	آوردن	صرف اکبر			[illegible]	[illegible]
ماضی مطلق	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماضی قریب	آورده است	آورده اند	آورده	آورده اید	آورده ام	آورده ایم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماضی بعید	آورده بود	آورده بودند	آورده بودی	آورده بودید	آورده بودم	آور[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماضی استمراری	می آورد	می آوردند	می آوردی	می آوردید	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماضی التزامی	آورده باشد	آورده باشند	آورده باشی	آورده باشید	آورده باشم	آورده باشیم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماضی تمنایی	آوردی	آوردندی			آوردمی	[illegible]

[illegible]

اسمای تصریف	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی تمنائی مجهول	آورده شدی	آورده شدندی			آورده شدمی	
مضارع معروف	آورد	آورند	آوری	آورید	آورم	آوریم
مضارع مجهول	آورده شود	آورده شوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
حال معروف	می آورد	می آورند	می آوری	می آورید	می آورم	می آوریم
حال مجهول	آورده میشود	آورده میشوند	آورده میشوی	آورده میشوید	آورده میشوم	آورده میشویم
مستقبل معروف	خواهد آورد	خواهند آورد	خواهی آورد	خواهید آورد	خواهم آورد	خواهیم آورد
مستقبل مجهول	خواهد آورده شد	خواهند آورده شد	خواهی آورده شد	خواهید آورده شد	خواهم آورده شد	خواهیم آورده شد
امر معروف	بیاورد	بیاورند	بیاور	بیاورید	بیاورم	بیاوریم
امر مجهول	بیاورده شود	بیاورده شوند	بیاورده شو	بیاورده شوید	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	نیاورد	نیاورند	نیاور	نیاورید	نیاورم	نیاوریم
نهی مجهول	نیاورده شود	نیاورده شوند	نیاورده شو	نیاورده شوید	نیاورده شوم	نیاورده شویم
اسم فاعل	آورنده	[illegible]	اسم مفعول آورده		[illegible]	[illegible]

تمت صرف صغیر

[illegible]

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	[illegible]	[illegible]	اسم مفعول
آختن	تلوار کھینچنا		آخت					آخته
آراستن	سنوارنا	آرایش	آراست	می آراید	بیارای	آرایند		آراسته
آرامیدن	آرام پانا	آرام آرامش	آرامید	می آرامد	بیارام	آرامنده	آرامیده	[illegible]
آرمیدن	آرام پانا	آرمش	آرمید		.	آرمنده	آرمیده	
آروغیدن	ڈکار لینا	آروغ	آروغید	می آروغد	بیاروغ	آروغند		
آزردن	آزرده ہونا ستانا	آزردگی آزار	آزرد	می آزرد	بیازار	آزارنده	آزرده	آزرده
آزمودن	جانچنا	آزمایش	آزمود	می آزماید	بیازمای	آزماینده		[illegible]
آسودن	آرام کرنا آسوده ہونا		آسود	می آساید	بیاسای	آساینده	آسوده	
آشامیدن	پینا	آشام	آشامید	می آشامد	بیاشام	آشامنده		آشامیده
آشفتن آشوبیدن مخفف	پریشان کرنا پریشان ہونا	آشوب	آشفت	می آشوبد	بیاشوب	آشوبنده	آشفته	آشفته
آغازیدن	شروع کرنا	آغاز	آغازید	می آغازد	بیاغاز	آغازنده		آغازیده
آغشتن	آلوده کرنا آلوده ہونا بھرنا		آغشت				آغشته	آغشته
آفریدن	پیدا کرنا	آفرینش	آفرید	می آفریند	بیافرین	آفریننده		آفریده

[illegible]

[illegible]

مصدر	معنی	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
آگندن	بھرنا	آگنیش و آگنیدگی	آگند	:			.	آگنده
آلائیدن	آلوده کرنا آلوده ہونا	آلایش	آلائید	می آلاید	بیالائے	آلائیده		آلائیده
آلودن	آلوده کرنا آلوده ہونا	آلودگی	آلود				آلوده	آلوده
آماسیدن	سوجنا	آماس آماه	آماسید	می آماسد		آماشند	آماسیده	
آمرزیدن	بخشنا	آمرزش و آمرز	آمرزید	می آمرزد	بیامرز	آمرزنده	آمرزگار	آمرزیده
آموختن	سیکھنا سکھانا	آموزش	آموخت	می آموزد	بیاموز	آموزنده	آموزگار	آموخته
آمودن	بھرنا سنوارنا	[illegible]	[illegible]		بیاموے		آماده	آموده
آمیختن	ملانا	آمیزش و آمیزه	آمیخت	می آمیزد	بیامیز	آمیزنده	آمیخته	آمیخته
آویختن	لٹکانا	آویزش	آویخت	می آویزد	بیاویز	آویزنده	آویخته	آویخته
آهیختن	تلوار کھینچنا		آهیخت		.			آهیخته
ارزیدن	قیمت پانا	ارزش و ارزیدگی	ارزید	می ارزد	بارز	ارزنده	ارزان	
استادن	کھڑا ہونا	استادگی	استاد	می استد	بایست	استاده		
استردن	صاف کرنا		استرد			استرنده		استرده

[illegible]

مصدر	معنی	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
افتادن و اوفتادن	گر پڑنا	افتادگی پس افت و افتاد	افتاد	می افتد	بیفت		افتاده و افتان	
افراختن	بلند کرنا	افراز	افراخت	می افرازد	بیفراز	افرازنده		افراخته
افراشتن	بلند کرنا		افراشت					افراشته
افروختن	روشن کرنا	افروز	افروخت	می افروزد	بیفروز	افروزنده	افروزان و افروخته	افروخته
افزودن	بڑھانا و زیادہ ہونا	افزایش و افزود	افزود	می افزاید	بیفزای	افزاینده	افزون و افزون	افزوده
افسردن	ٹھٹھرنا	افسردگی	افسرد	می افسرد			افسرده	
افشاندن	جھاڑنا و چھڑکنا		افشاند	می افشاند	بیفشان	افشاننده		افشان و افشانده
افشردن	نچوڑنا	افشار	افشرد	می افشارد	بیفشار	افشارنده		افشرده
افگندن	ڈالنا	افگندگی	افگند	می افگند	بیفگن	افگننده		افگنده
انباشتن	بھرنا و ڈھیر کرنا		انباشت					انباشته
انجامیدن	تمام ہونا	انجام	انجامید	می انجامد	بینجام	انجامنده	انجامیده	
انداختن	ڈالنا و پھینکنا	اندازه و انداز	انداخت	می اندازد	بینداز	اندازنده		انداخته
اندوختن	جمع کرنا		اندوخت	می اندوزد	بیندوز	اندوزنده		اندوخته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
اندودن / اندائیدن	لیپنا / ملمع کرنا	اندایش	اندود	می انداید	بیندای	اندراینده	اندایشگر	اندوده
اندیشیدن	سوچنا	اندیشه / اندیش	اندیشید	می اندیشد	بیندیش	اندیشنده		اندیشیده
انگاریدن / انگاشتن مخفف اول	معلوم کرنا	انگار	انگارد	می انگارد	بینگار	انگارنده		انگاریده / انگارده
انگاشتن	معلوم کرنا		انگاشت					انگاشته
انگیختن / انگیزیدن	اوٹھانا	انگیزش / انگیز	انگیخت	می انگیزد	بینگیز	انگیزنده		انگیخته
		باب تای موحده						
باختن	کھیلنا / ہارنا	باختنی	باخت	می بازد	بباز	بازنده		باخته
باریدن	برسنا / برسانا	بارش و بار	بارید	می بارد	ببار	بارنده	باران و بارنده	باریده
بافتن	بننا	بافت	بافت	می بافد	بباف	بافنده		بافته
بالیدن / بالودن	زیادہ ہونا / جسم کا بڑھنا	بالیدگی / بالش	بالید	می بالد	ببال	بالنده	بالان و بالا و بالیده	
بایستن	چاہیے ہونا		بایست	می باید			بایا و بایان و بایسته	
بخشودن	بخشنا	بخشایش	بخشود	می بخشاید	ببخشای	بخشاینده		بخشوده
بخشیدن	بخشنا	بخشش	بخشید	می بخشد	ببخش	بخشنده		بخشیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
برآمدن	باہر نکلنا [illegible]	برآمد	برآمد	برآید	برآ	[illegible]	برآینده	برآمده	
برآوردن	باہر لانا	برآورد	برآورد	می آورد	برآور	برآورنده		برآورده	
برداشتن	اٹھانا	برداشت	برداشت	برمیدارد	بردار	بردارنده		برداشته	
بردن	لیجانا	برد	برد	می برد	ببر	برنده		برده	
برشتن	بھوننا		برشت					[illegible]	
برگشتن برگردیدن	پھرنا	برگشتگی	برگشت	برگردد	برگرد	برگردنده	[illegible]		
بریدن	کاٹنا	برش	برید	می برد	ببر	برنده	برا	بریده	
بستن	باندھنا	بندش	بست	می بندد	ببند			بسته	
بودن	ہونا	بود و بودش	بود	می بود		بونده	بوده		
بوسیدن	چومنا	بوسه بوسیدگی	بوسید	ببوسد	[illegible]	بوسنده		[illegible]	
بیختن	چھاننا		بیخت	می بیزد		بیزنده		[illegible]	
بوییدن	سونگھنا بو دینا	بوی	بویید	می بوید	[illegible]	[illegible]		بوییده	

باب بای [illegible]

[illegible]

مصدر	معنی	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
پاشیدن	چھڑکنا		پاشید	می‌پاشد	بپاش	پاشنده	پاشان	پاشیده
پالودن و پالائیدن	چھانا کرنا	پالایش	پالود	می‌پالاید	بپالای	پالاینده		پالوده
پاییدن	ٹھہرنا	پایش	پایید	می‌پاید	بپای	پاینده	پاییده	
پختن و پزیدن	پکانا	پزش	پخت	می‌پزد	بپز	پزنده	پخته	پخته
پذیرفتن	قبول کرنا	پذیره و پذیرش	پذیرفت	می‌پذیرد	بپذیر	پذیرنده	پذیرا و پذیرنده	پذیرفته
[illegible]	[illegible]	پرداخت	پرداخت	می‌پردازد	بپرداز	پردازنده	پرداخته	پرداخته
پرستیدن	پوجنا	پرستش	پرستید	می‌پرستد	بپرست	پرستنده	پرستار	پرستیده
پرسیدن	پوچھنا	پرسش	پرسید	می‌پرسد	بپرس	پرسنده	پرسا و پرسان	پرسیده
پروردن	پالنا	پرورش	پرورد	می‌پرورد	بپرور	پرورنده	پروردگار	پرورده / پروریده مخفف آن
پرهیزیدن	پرہیز کرنا	[illegible]	پرهیزید	می‌پرهیزد	بپرهیز	پرهیزنده	پرهیزگار و پرهیزنده	
[illegible]	اڑنا	[illegible]	پرید	می‌پرد	بپر	پرنده	پران و پریده	
			پرانید	می‌پراند	بپران	پراننده		پرانیده
[illegible]			پرید	می‌پرد	بپر		پریده	

۱۲

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
پژمریدن و پژمردن	کمهلانا		پژمرد			پژمرنده	پژمریده و پژمرده	
پژوهیدن	ڈهونڈهنا	پژوهش و پژوه و پژوهیدگی	پژوهید	می پژوهد	بپژوه	پژوهنده		پژوهیده
پسندیدن	پسند کرنا	پسند	پسندید	می پسندد	بپسند	پسندنده		پسندیده
پنداشتن و پنداریدن	معلوم کرنا	پندار	پنداشت	می پندارد	بپندار	پندارنده		پنداشته
پوشیدن	پهننا چهپانا	پوشش و پوشیدگی	پوشید	می پوشد	بپوش	پوشنده	پوشیده	پوشیده
پوشانیدن	پهنانا		پوشانید	می پوشاند	بپوشان	پوشاننده		[illegible]
پوئیدن	دوڑنا	پوئی و پویه	پوئید	می پوید	بپوی	پوینده	پویا	[illegible]
پیچیدن	لپیٹنا	پیچش و پیچ	پیچید	می پیچد	بپیچ	پیچنده	پیچان	پیچیده
پیراستن	چهانٹنا	پیرایش	پیراست	می پیراید	بپیرای	پیراینده		[illegible]
پیمودن	ناپنا	پیمایش	پیمود	می پیماید	بپیمای	پیماینده		پیموده
پیوستن	ملنا و ملانا	پیوند	پیوست	می پیوندد	بپیوند		پیوسته	پیوسته

باب تای فوقانی

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
تاختن و تازیدن	دوڑنا و دوڑانا	تازش و تاخت	تاخت	می تازد	بتاز	تازنده	تازان	تاخته

[illegible]

مصدر	معنے مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
تافتن و تابیدن	چمکنا، تپنا	تابش، تاب	تافت	می تابد	بتاب	تابنده	تابان و تافته	تافته، تابیده
تپیدن	تڑپنا	تپش و تپاک و تپه	تپید	می تپد	بتپ	تپنده	تپیده، تپان	
تراشیدن	کاٹنا، چھیلنا	تراش	تراشید	می تراشد	بتراش	تراشنده		تراشیده
تراویدن و [illegible]	ٹپکنا	تراو و تراوش و تراویش	تراوید	می تراود		تراونده	تراویده	
ترسیدن	ڈرنا	ترس	ترسید	می ترسد	بترس	ترسنده	ترسان و ترسا و ترسیده	
[illegible]	گرم ہونا	تفت، تف	تفت			تفنده	تفته	
تفسیدن و تفسانیدن	[illegible]	تفس	تفسید	می تفسد		تفسنده	تفسان و تفسیده	
تنیدن	تننا		تنید	می تند	بتن	تننده		تنیده
توانستن	سکنا	توان	توانست	می تواند		تواننده	توانا	
باب جیم عربی								
جستن	کودنا	جست	جست	می جهد	بجه	جهنده	جهان، جسته	
جستن	ڈھونڈھنا	جستجو	جست	می جوید	بجو	جوینده	جویا و جویان	جسته
[illegible]		جنبش	جنبید	می جنبد	بجنب	جنبنده	جنبنده، جنبان	

[illegible]

جوشیدن	ابلنا	جوشش و جوشیدگی	بجوشید	[illegible]	[illegible]	جوشنده	جوشیده
[illegible]	باب جیم فارسی						
چربیدن	غالب ہونا	چربش و چربو و چربی	چربید	می چربد	بچرب	چربنده	چربیده
چریدن	چرنا	چرا	چرید	می چرد	بچر	چرنده	
چسپیدن	لپٹنا	چسپ چسپیدگی	چسپید	می چسپد	بچسپ	چسپنده	چسپیده
چشیدن	چکھنا		چشید	می چشد	بچش	چشنده	
چکیدن	ٹپکنا	چک	چکید	می چکد	بچک	چکنده	چکیده
چمیدن	چلنا لچکنا	چمش و چم	چمید	می چمد	بچم	چمنده	چمیده
چیدن	چننا		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
	باب خای معجمه						
خاریدن	کھجانا	خارش	خارید	می خارد	بخار	خارنده	خاریده
خاستن	اٹھنا	خیز	خاست	می خیزد	بخیز	[illegible]	
خاییدن	چبانا	خای	خایید	می خاید	بخای	خاینده	

مصدر	[illegible]	حاصل مصدر	[illegible]	حال	امر	[illegible]	[illegible]	اسم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		خراشیده و خراشته هم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خرامید	[illegible]	بخرام	خرامنده	خرامیده	
[illegible]	[illegible]	خروش	[illegible]	می خروشد	بخروش	خروشنده	خروشان	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خرنده	خریدار	خریده
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بخز	خزنده	خزان خزیده	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]				خسته	خسته
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خفت	می خسبد	[illegible]	خسبنده	خفته و خسبیده	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	می خلد	[illegible]	[illegible]	خلنده و خلیده	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	می خموشد	بخموش	خموشنده	خموش و خموشیده	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	می خمد	[illegible]	خمنده	خمیده و [illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خندید	می خندد	بخند	خندنده	خندان و خندیده	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خوابنده	خوابید	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خواست	می خواهد	بخواه	خواهنده	خواهان	خواسته

مصادر	معانی	حاصل مصدر	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
خواندن	پڑھنا		خواند	می خواند	بخوان	خواننده	خوانا	خوانا خوانده
خوردن	کھانا	خورش و خوراک	خورد	می خورد	بخور	خورنده	.	خورده
خوشیدن	سوکھنا		خوشید	می خشند	بخوش		خوشیده	.
خیسیدن	ترہونا		خیسید	می خیسد	بخیس		خیسیده	
		باب دال مهمله						
دادن	دینا	دهش و داد	داد	میدهد	بده	دهنده		داده
داشتن	رکھنا	دارش و داشت	داشت	میدارد	بدار	[illegible]	دارا	داشته
دانستن	جاننا	دانش و دانست و دانائی	دانست	می داند	بدان	داننده	دانا	دانسته
درخشیدن	چمکنا	درخش	درخشید	می درخشد		درخشنده	درخشان	[illegible]
درفشیدن	چمکنا کانپنا	درفش	درفشید	می درفشد		درفشنده	درفشان	
درودن	کاٹنا	درو	درود	می درود	بدرود	درونده		درود
دریدن	پھاڑنا		درید	می درد	بدر	درنده	دراه دریده	دریده
دزدیدن	چرانا	دزدی	دزدید	می دزدد	بدزد	دزدنده	دزد	دزدیده

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	امر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ومیدن	اوکنا طلوع کرنا تیهوکنا	وم وش	ومید	می ومد	بدم	دمنده	دمان ومیده	ومیده
دوختن و دوزیدن	سینا	دوخت	دوخت	می دوزد	بدوز	دوزنده	دوزان دوزا	دوخته
دوشیدن	دوهنا		دوشید	می دوشد	بدوش	دوشنده		دوشیده
دویدن	دوڑنا	دود دوش	دوید	می دود	بدو	دونده	دویده دوان	
دیدن	دیکهنا	دید و دیدار بینش	دید	می بیند	ببین	بیننده	بینا	دیده
			باب رای مهمله					
راندن	هانکنا چلانا		راند	می راند	بران	راننده		رانده
ربودن	اوچکانا چهیننا	ربا	ربود	می رباید	بربا	رباینده		ربوده
رخشیدن	چمکنا		رخشید	می رخشد	برخش	رخشنده	رخشنده	رخشیده رخشان رخشا
رزیدن	رنگنا		رزید	می رزد	برز	رزنده		رزیده
رستن	چهوٹنا	رستگاری	رست					رستگار رسته
رستن	اوگنا	رست					رسته	
رسیدن	پهونچنا	رسائی	رسید	می رسد	برس	رسنده	رسا رسیده	

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	[illegible]	اسم مفعول
رشتن	کاتنا	رشت	رشته					رشته
رفتن	جانا چلنا	روش رفتار	رفت	می رود	برو	رونده	روان رفتن	رفته
رفتن	بهارنا	روب رفت	رفت	می روبد	بروب	روبنده	روبان	رفته
رقصیدن	ناچنا	رقص	رقصید	می رقصد	برقص	رقصنده	رقصان	
رمیدن	بهاگنا	رم رمش	رمید	میرمد	برم	رمنده	رمیده رمان	
رنجیدن	آزرده هونا	رنجش رنج	رنجید	می رنجد	برنج	رنجیده	رنجان رنجیده رنجیده	
روییدن	اوگنا		رویید	می روید	بروی	روینده	[illegible]	
رهیدن	چهوٹنا	رهایی	رهید	می رهد	بره	رهنده	رهان	
ریختن ریزیدن	بهنا ٹپکنا	ریزش	ریخت	می ریزد	بریز	ریزنده	ریزان	ریخته
رزیدن	رنگنا		رزید	می رزد	برز			
ریسیدن	کاتنا		ریسید	می ریسد	بریس	ریسنده		

باب الزای المعجمه

زادن	جننا	زایش	زاد				زاینده زاد	زاده

[illegible]

اسم مفعول	اسم فاعل سماعی	اسم فاعل قیاسی	امر	حال	ماضی مطلق	حاصل مصدر	معنی مصدر	مصدر
زائیده		زاینده	بزا	می زاید	زائید	زائیدگی	جننا	زائیدن
	زار			می زارد	زارید	زارزاره زاریدگی	رونا	زاریدن
زده		زننده	بزن	می زند	زد	زنش زد	مارنا	زدن
زدوده		زداینده	بزدای	می زداید	زدود	زدایش	صیقل کرنا	زدودن زدائیدن
	زیسته	زنده	بزی	می زیید	زیست	زیست	جینا	زیستن
				باب زای فارسی				
	ژولیده ژولید					ژول[illegible]	الجھنا	ژولیدن
				باب سین مهمله				
ساخته		سازنده	بساز	می سازد	ساخت	سازش ساختگی	درست کرنا و بنانا	ساختن سازیدن
سائیده		ساینده	بسای	می ساید	سائید		پیسنا	ساییدن ساویدن
سپرده		سپارنده	بسپار	می سپارد	سپرد	سپارش سپارندگی	سونپنا	سپردن
[illegible]						سپوختگی	چبھونا	سپوختن
سپوزیده	[illegible]	سپوزنده	بسپوز	می سپوزد	سپوزید	سپوزش	چبھونا	سپوزیدن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مصدر	معنی	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
ستاندن	لینا		ستاند	می ستاند	بستان	ستاننده		ستانده
ستدن	لینا	ستد	ستد					ستده
ستردن	صاف کرنا مونڈنا		سترد	می سترد		سترنده		سترده
ستودن	تعریف کرنا	ستایش و ستا	ستود	می ستاید	بستای	ستاینده		ستوده
ستیزیدن	لڑنا	ستیز ستیزش	ستیزید	می ستیزد	بستیز	ستیزنده	ستیزا	
سراییدن سرودن	گانا	سرایش و سرود	سرایید و سرود	می سراید	بسرای	سراینده	سرایان	سراییده
سرشتن	گوندهنا گوندینا	سرشت	سرشت				سرشته	سرشته
سزیدن	لائق ہونا	سزا	سزید	می سزد	[illegible]	سزنده	سزا[?]	
سفتن	بیدهنا	سفت	سفت					سفته
سگالیدن	سوچنا	سگال سگالش	سگالید	می سگالد	بسگال	سگالنده		سگالیده
سنجیدن	تولنا		سنجید	می سنجد	بسنج	سنجنده		سنجیده
سوختن	جلنا جلانا	سوخت سوزش	سوخت	می سوزد	بسوز	سوزنده	سوزان سوخته	سوخته
سودن	گهسنا	سود						سوده

[illegible]

[illegible]

باب شین معجمہ

مصدر	معنی	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	فاعل سماعی	اسم مفعول
شاشیدن	پیشاب کرنا	شاش، شاشہ	شاشید	می شاشد	بشاش	شاشندہ		
[illegible]	لائق ہونا		شایست	می شاید	بشای		شایستہ، شایان	
شلیدن	نچوڑنا	شیل	شلید	می شلید		شلیندہ		شلیدہ
[illegible]	دوڑنا	شتاب	شتافت	می شتابد	بشتاب	شتابندہ	شتابان، شتابیدہ	
شدن	ہونا، جانا		شد	می شود	[illegible]	شوندہ	شدہ	
[illegible]	دھونا	[illegible]	[illegible]	می شوید	بشو	شویندہ		شستہ
[illegible]	توڑنا	شکست، شکن	شکست	می شکند	بشکن	شکنندہ	شکستہ	شکستہ
[illegible]	صبر کرنا	شکیبائی	شکیبید	می شکیبد	بشکیب	شکیبندہ	شکیبیدہ، شکیبا	
[illegible]	ٹھوکر کھانا	شکوخ	شکوخید	می شکوخد	بشکوخ	شکوخندہ	شکوخندہ	
شکافیدن	پھٹنا، چیرنا	شکاف	شکافت	می شکافد	بشکاف	شکافندہ		شکافتہ
شگفتن	کھلنا	شگفت	شگفت	می شگفد			[illegible]	
شمردن، شمریدن	گننا	شمار	شمرد	می شمرد	بشمر	شمرندہ		شمردہ

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	[illegible]	[illegible]	اسم مفعول
شناختن / شناسیدن	پہچاننا	شناخت / شناسائی / شناس	شناخت	می شناسد	بشناس	شناسنده	شناسا	شناخته
شنفتن	سننا	شنفت						شنفته
شنودن	سننا / سنوکھنا	شنود / شنوائی / شنوا	شنود	می شنود	بشنو	شنونده	شنوا	شنوده
شنیدن	سننا / سونگھنا		شنید					شنیده
شوریدن	برہم کرنا / برہم ہونا	شورش / شور	شورید	می شورد			شورنده	شوریده
			باب طای مطبقه					
طپیدن	[illegible]	طپش	طپید	می طپد	بطپ	طپنده	طپان / طپنده	
طرازیدن	نقش کرنا	طراز	طرازید	می طرازد	بطراز	طرازنده		طرا
طلبیدن	بلانا / چاہنا	طلب	طلبید	می طلبد	بطلب	طلبنده	طلبگار	طلب
			باب غین معجمه					
غارتیدن	لوٹنا	غارت	غارتید					
غلطیدن	لوٹنا / لیٹنا	غلط	غلطید	می غلطد	بغلط	غلطنده	غلطان / غلطیده	
غنودن	اونگھنا	غنود / غنودگی			بغنو		غنوده	

باب فا

معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گرنا پڑنا		فتاد	می فتد			فتاده	
بھیجنا		فرستاد	می فرستد	بفرست	فرستنده		فرستاده فرسته
[illegible]	فرسودگی	فرسود	می فرساید	بفرسای	فرساینده	فرسوده	
فرمانا	فرمایش فرمان	فرمود	می فرماید	بفرمای	فرماینده		فرموده
بیچنا	فروخت فروش	فروخت	می فروشد	بفروش	فروشنده		فروخته
فریب کھانا	فریبش فریفت	[illegible]	می فریبد	بفریب	فریبنده	فریبنده فریفتگی فریبا فریبان	فریفته
زیادہ کرنا زیادہ ہونا	افزایش فزایش	فزود	می فزاید	بفزای	فزاینده		فزوده
ٹھٹھرنا	فسردگی	فسرد				فسرده	
[illegible]		فشاند	می فشاند	بفشان	فشاننده		فشانده
[illegible]	فشار	فشرد	می فشرد	بفشر	فشارنده		فشرده
گرانا		فگند	می فگند	بفگن	فگننده		فگنده
سمجھنا	فهم	فهمید	می فهمد	بفهم	فهمنده	فهمیده	فهمیده

[illegible]

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم مفعول
		باب کاف تازی					
کاستن	گھٹنا گھٹانا	کاست یعنی در نرخ بجا [illegible]	کاست				کاسته
کاشتن	بونا	کاشت وکار	کاشت	[illegible]	بکار	کارنده	
کافتن	کھوڑنا	کاف	کافت	می کافد	بکاف		
کاویدن	کھودنا	کاو کاوش وکاو	کاوید	می کاود	بکاو	کاونده	
کاهیدن	گھٹنا گھٹانا	[illegible]	[illegible]	می کاهد	بکاه	کاهنده	کاهیده
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
گشادن	کھلنا کھولنا	گشایش گشادگی گشاد	گشاد	می گشاید	بگشا	گشاینده	
کشتن	مار ڈالنا	کشش	کشت	می کشد	بکش	کشنده	
کشتن	بونا	کشت	کشت				
گشودن	کھلنا کھولنا	کشود	کشود				
کشیدن	کھینچنا کھچنا	کشش	کشید	میکشد	بکش	کشنده	کشیده
کفیدن	پھٹنا پھاڑنا		کفید	می کفد	بکف		کفیده

[illegible]

حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
	کند	می کند	بکن	کننده		کنده
کوشش کوشش	کوشید	می کوشد	بکوش	کوشنده	کوشان کوشا	کوشیده
کوفت	کوفت	می کوبد	بکوب	کوبنده	کوبان	کوفته
			باب کاف فارسی			
گدازش گداز	گداخت	می گدازد	بگداز	گدازنده	گداخته	گداخته
گذارش گذاشت گذارش	گذاشت	می گذارد	بگذار	گذارنده		گذاشته
گذرش گذشت	گذشت	می گذرد	بگذر	گذرنده	گذشته	
گرایش گراید	گرائید	می گراید	بگرای	گراینده	گرائیده	
گرد گردش	گردید	می گردد	بگرد	گردنده	گردنده گردان	
گرفت گرفتگی گیرش	گرفت	میگیرد	بگیر	گیرنده	گیرا	گرفتار گرفته
گروش?	گروید	می گرود		گرونده	گرویده	
گریز	گریخت	می گریزد	بگریز	گریزنده	گریزان گریخته	
گریه?	گریست	می گرید	بگری	گرینده	گریان	

[illegible]

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	[illegible]
گزاریدن گزاردن	ادا کرنا	گزار و گزارش	گزارد	می گزارد	بگزار	گزارنده	گزار
گزیدن	کاٹ کھانا	گزیدگی	گزید	میگزد میگزاید	بگز بگزای	گزنده گزاینده	گزا
گزیدن	چن لینا	گزیدگی گزینش گزیش	گزید	می گزیند	بگزین	گزیننده	
گساردن و گساریدن	نوش کرنا غم کھانا		گسارد	می گسارد	بگسار	گسارنده	
گستردن و گستریدن	بچھانا	گسترش	گسترد	می گسترد	بگستر	گسترنده	
گسستن	ٹوٹنا توڑنا		گسست				
گسیختن	ٹوٹنا توڑنا		گسیخت	می گسلد	بگسل		
گشتن	پھرنا ہونا	گردش و گشت	گشت	میگردد	بگرد	گردنده	گشت
گفتن	کہنا	گویائی گفتار گفت و گفتگو	گفت	می گوید	بگو	گوینده	گویا گفته
گماشتن	مقرر کرنا		گماشت	می گمارد	بگمار	گمارنده	
گنجیدن	سمانا	گنجائش گنج گنجانی	گنجید	می گنجد	بگنج	گنجنده	گنجیده
گواریدن	ہضم ہونا	گوارا گوارش گوارائی	گوارید	می گوارد	بگوار	گوارنده	گوارا
		باب الهاء					

٣٥ت

DUE DATE

ف
٢٩١٥٥٥

٢٩١٥٥٥

٢٥ ت

٦٣٣٩

Date	No.	Date	No.